

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۲ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۹۶

قصائد

- ۹۲ -

## در وصف شب و مدح علی نقی خان

چو شب برزد از ظل ارضی نشانی  
درفش درفشان خورشید تابان  
مه از کوه برزد، علم همچو شاهی  
فلک زانجم و جویبار<sup>۱</sup> مجرّه  
تو گفتی، که گنجور گنج زمانه  
و یا چرخ در لاجوردی طبق، در  
من از فرط حیرت ز اوضاع گردون  
که ناگه درآمد ز در، آن پری رخ  
برو جمع شد انجم از گرانی  
نهان شد چو برقی به زیر دخانی  
که مقهور گردد از قهرمانی  
بیاراست بس دلکشا بوستانی  
گهر ریخت بر نطع پیروزه سانی  
مزعفر کشید از پی مهمانی  
به خود در فرو رفتی هر زمانی  
به قد تازه سروی، به رخ گلستانی

<sup>۱</sup> "مَجْرَه": کلمه عربی و در معنای "کهکشان"

بتی، مهوشی، سرکشی، گلعداری  
 ز جا جستم و بر سر ره، دویدم  
 به صد مهر آغوش بگشاد، و آن گه  
 بگفتا که هان چونی و در چه کاری  
 بگفتم خوشم، خرمم، زن که نبود  
 بر اوج سخن، فکرتم آفتابی  
 شمارد گه نظمم، تیر فلک را  
 فلک خوان پیروزه بنهاده، پیشم  
 کنون جای شکر است، الحمد لله  
 ز غربت چه رنج و زیان است زیرا  
 سمی<sup>۳</sup> امام دهم، خان اعظم  
 ایا آن، که نارد قرانات<sup>۴</sup> گردون  
 تو آن آفتابی، که چرخ<sup>۵</sup> مطبّق  
 نه دریای جود تو، دارد کناری  
 بود کشتی همستت را، ز رفعت  
 جز ایوان جاهت، که دیده ست هرگز؟  
 ز عدلت کبوتر بدان نیست، قانع  
 الا تا، که باشد بهار و خزان را

گلستان جاه تو، معمور بادا!!!

وز آسیب گیتی مبادش، خزانی

<sup>۲</sup> درینجا "مهر" در معنای "آفتاب" است و "مهربان"؛ یعنی "صاحب آفتاب" و "آفتابدار" و "نگهبان آفتاب"؛ چنان که به مثل داریم "باغبان" و "کشتیبان" (مصحح)

<sup>۳</sup> "سمی"؛ یعنی "به اسم" و "سمی امام دهم"؛ یعنی "همنام امام دهم"

<sup>۴</sup> "قران" کلمه عربی و اصطلاح نجوم قدیم و در معنای "نزدیک شدن ستارگان به هم" و "قرانات" جمع سالم آن

<sup>۵</sup> "مطبّق"؛ (بر وزن "مُجَرَّد") کلمه عربی و اسم مفعول مصدر "تطبیق"، که اصلاً در معنای "طبقه طبقه ساختن" است؛ پس "مُطَبَّق"؛ یعنی "طبقه طبقه ساخته شده" یا "طبقه دار"